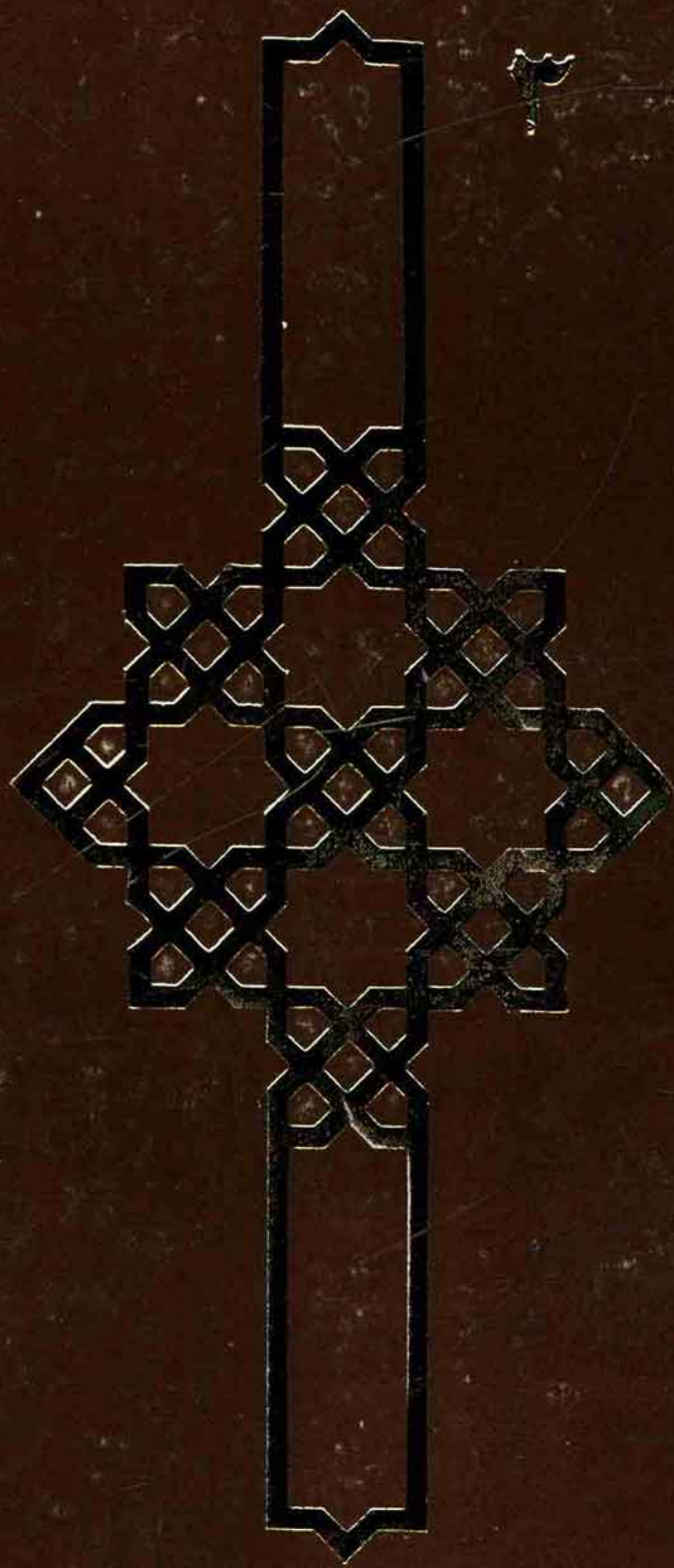


فرع محمد و سنت



تأليف: عبدالحسين طالع

محررين: صفاء خوله

فروع مهدویت

محمدحسین صفاخواہ - عبدالحسین طالعی

نام کتاب:	فروع مهدویت
تالیف:	آقایان عبدالحسین طالعی و محمدحسین صفاخواہ
چاپ و گرافیک:	مؤسسہ چاپ غزال
تاریخ و نوبت چاپ:	چاپ اول بہار ۱۳۷۶
تیراژ و قیمت:	۳۰۰۰ جلد ۳۱۳ تومان قطع رقعی ۸۰ صفحہ
حروفچینی:	مؤسسہ نشر حدیث اہل بیت علیہم السلام
ناشر:	انتشارات کتابچی تہران خیابان پامنار کدپستی ۱۱۱۷۷
	تلفن ۳۹۵۲۰۵

شابک: ISBN - 964 - 6000 - 09 - 6 ۹۶۴ - ۶۰۰۰ - ۰۹ - ۶

السُّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا هَلْ بَدَيْتِ النَّبِيُّ

أَبِي طَرْفَةَ الْأَفْجُونِ بِسَهْلٍ عَزِيزٍ الْفَيْعِي

وَسَمْعَاءُ بْنُ دُرِّ الْبُقَاعِ وَالْبَيْتُ الْمَسْبُورُ

بِالْبَيْتِ الْمَسْبُورِ مِنْ رِجَالِكُمْ وَمِنْ بَنَاتِكُمْ

هَلَاكِي إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ وَعَلَيْكُمْ

پدم بر شکر ابرایت نبوت

شاه پند حجت، و گویا از طرف

و شیعان و لاکتخت، ... و با هر که در میان از خود می شنوند

هر که نزد شاه گهر، نیفت یافت و هر که از شاه دور گردید به حلقه است

بنده گان سر سلبه حرم شاهان و بجز خضر شراب نه بودی شود

امام مادی علیه السلام - زیارت جامعه کبیره



سخن ناشر بسم الله الرحمن الرحيم

امام حسن عسکری صلوات الله علیه، در ضمن حدیثی در شأن فرزند برومند خود حضرت مهدی منتظر عجل الله تعالی فرجه فرمود:

وَاللَّهِ لَيَغِيْبَنَّ غَيْبَةً لَا يَنْجُو فِيهَا مِنَ الْهَلَكَةِ إِلَّا مَنْ ثَبَّتَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ
وَوَفَّقَهُ فِيهَا لِلدُّعَاءِ بِتَعْجِيلِ فَرَجِهِ

(کمال الدین صدوق، ج ۲ ص ۳۸۴، باب ۳۸).

به خدا سوگند، (حضرت مهدی علیه السلام) حتماً و قطعاً غیبتی می‌گزیند که در این غیبت، هیچ کس از هلاکت نجات نمی‌یابد، مگر آنکس که خدای عزوجل، او را بر قول به امامت ایشان (حضرت مهدی علیه السلام) ثابت بدارد، و به دعای بر تعجیل فرج حضرتش موفق بدارد.

* * *

ابوالصلت هروی می‌گوید: از امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَى أَمْرَنَا
خدا رحمت آورد بر بنده‌ای که امر ما را احیاء کند.

گفتم: چگونه امر شما احیاء می‌شود؟

فرمود: علوم ما را فرا گیرد، و به مردم بیاموزد، زیرا که مردم اگر زیبایی‌های کلام ما را بدانند، از ما پیروی می‌کنند.

(بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۰، حدیث ۱۳)

* * *

معرفت به امام زمان صلوات الله علیه، وظیفه فرد فرد شیعیان و دوستداران آن

بزرگوار است. اگر این معرفت نباشد، زندگی انسان زندگی در حیرت است و مرگ او، مرگ جاهلی.

در زمان غیبت، یاد حضرت بقیةالله ارواحنا فداه، انتظار او، ایمان به او، و یقین به ظهور حضرتش، بالاترین تکلیف الهی است که خدای تعالی برای شیعه معین ساخته است.

مقدمة همه این و ظایف، معرفت به آن امام همام است که این نعمت و موهبت الهی، هرچه بیشتر نصیب انسان گردد، نورانیّت او بیشتر می شود.

* * *

انتشارات کتابچی نیز با استعانت از حضرت باریتعالی عزّاسمه و به یاد حجّت معبود، امام موعود عجل الله تعالی فرجه، کتبی را که از احادیث نورانی خاندان نور علیهم السلام اقتباس شده، به منتظران حضرتش تقدیم می دارد.

خوانندگان گرامی را به دقت در این سطور و کلمات نورانی فرا می خوانیم، و امیدواریم این دقت و تعمق، مقدمه ایمان گسترده تر و عمل خالص تر گردد، و خدای تعالی با تعجیل در فرج حضرتش بر عموم منتظران منت نهد.

امیدواریم تلاش تمامی دست اندرکاران چاپ و نشر این کتاب مورد قبول حضرت حجّت صلوات الله و سلام علیه و عجل الله تعالی فرجه الشریف واقع شده و مشمول دعای خیر حضرتش قرار گیرند.

آمین یا رب العالمین

سیدعلی کتابچی

شکرین :
 شیخه کرمه شکر شکر
 که در جمع در شکر کرمه مردم دیده
 به این روز کرمه شکر در به سر
 "الحکم بر وجه بلام وقت"
 اللهم عجل فرجنا



طلیعه

بسم الله الرحمن الرحيم

از آنجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله - بنابر حکمت‌های الهی - آخرین پیامبر، و دین ایشان، آخرین دین تا قیام قیامت است، خداوند تعالی به لطف و منت بی‌پایان خویش، برای آخرین پیامبر خود جانشینانی معین ساخت، چنانچه برای تمام پیامبران پیشین، وصی و جانشین معرفی نمود. و این سنت لا یتغیر الهی در این امت نیز جریان یافت. رسول خدا صلی الله علیه و آله، در موارد عدیده، به جانشینان پس از خود، اشاره فرمود. گاهی فقط تعداد آنها را بیان داشت. گاه عدد ایشان را به عدد اوصیای برخی از پیامبران پیشین علیهم السلام تشبیه فرمود. و گاهی نیز به بیان اسم و نسب ایشان پرداخت. در مواردی علاوه بر این موارد، با معرفی آخرین وصی بحق خود، و مشخصات ایشان - مانند غیبت، طول عمر و قیام الهی - مشعلی فراراه آیندگان افروخت.



در این رساله حدیثی که یکی از یهودیان - به نام نعثل - به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده، و سؤالاتی در زمینه توحید، نبوت، وصایت، و آخرین وصی، از حضرتش می‌پرسد، و پاسخ می‌گیرد، و اسلام می‌آورد. و چند بیت در مدح رسول خدا و اوصیای ایشان علیهم السلام می‌سراید. این روایت را محدثان شیعه (از جمله شیخ صدوق) و محدثان اهل سنت (از جمله شیخ حموینی شافعی) در کتابهای خود روایت کرده‌اند.

متن این حدیث، همراه با مصادر، ترجمه فارسی، و توضیح بعضی از جملات آن، و نیز ترجمه منظوم قصیده (به ترجمه ادیب فقیه قرن سیزدهم مرحوم شیخ محمد تقی دزفولی) ارائه می‌شود.

* * *

امید است این وجیزه، در محضر مقدس اولیای دین علیهم السلام، و منتظران راستین امام غائب عجل الله تعالی فرجه مقبول افتد.

محمدحسین صفاخواه - عبدالحسین طالعی
و السلام علی عبادالله الصالحین



نصی روشن از رسول اکرم
صلی الله علیه و آله و سلم بر
امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام
و غیبت و ظهور

امام مهدی علیه السلام



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمويّنيّ بإسناده هذا قال : قال أبو جعفر محمّد بن عليّ بن بابويه : أخبرني أبو الفضل محمّد بن عبد الله بن عبد المطلب الشيبانيّ، عن أحمد بن مطرف بن سوار بن الحسين القاضي الحسنيّ بمكة، أنبأنا أبو حاتم المهلبيّ المغيرة بن محمّد، أنبأنا عبد الغفار بن كثير الكوفيّ، عن هشيم بن حميد، عن أبي هاشم، عن مجاهد، عن ابن عبّاس «رض»، قال :

قَدِمَ يَهُودِيٌّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ «صلى الله عليه وآله وسلم» يُقَالُ لَهُ: نَعْتَلُ، فَقَالَ لَهُ:

يَا مُحَمَّدُ؛ إِنِّي أَسْأَلُكَ عَنْ أَشْيَاءٍ تَلْجُلُجُ فِي صَدْرِي مُنْذُ حِينٍ، فَإِنْ أَجَبْتَنِي عَنْهَا أَسَلْتُ عَلَى يَدِكَ.

قَالَ: صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سَلْ يَا بَا عِمَارَةَ.

قَالَ: يَا مُحَمَّدُ؛ صِفْ لِي رَبِّكَ.

فَقَالَ «صلى الله عليه وآله وسلم»: «إِنَّ الْخَالِقَ لَا يُوصَفُ إِلَّا بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ، وَكَيْفَ يُوصَفُ الْخَالِقُ؛ الَّذِي تَعْجُزُ الْأَوْصَافُ أَنْ تَدْرِكَهُ، وَالْأَوْهَامُ أَنْ تَنَالَهُ، وَالْخَطَرَاتُ أَنْ تُحَدِّدَهُ، وَالْأَبْصَارُ الْإِحَاطَةَ بِهِ؟

جَلَّ عَمَّا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ، نَائِي فِي قُرْبِهِ، وَقَرِيبٌ فِي



نأيه، كَيْفَ الكَيْفَ فلا يُقالُ لَهُ: كَيْفَ، وَ أَيْنَ الأَيْنَ فلا يُقالُ لَهُ: أَيْنَ.

هو مُنْقَطِعُ الكَيْفِيَّةِ فِيهِ وَ الأَيْنُونِيَّةِ، فَهُوَ الوَاحِدُ وَ الصَّمَدُ كما وَصَفَ نَفْسَهُ، وَ الوَاصِفُونَ لا يَبْلُغُونَ نَعْتَهُ، لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ.

قال: صَدَقْتَ يا مُحَمَّدُ؛ فَأخْبِرْنِي عن قَوْلِكَ: إِنَّهُ وَاحِدٌ لا شَبِيهَ لَهُ، أليسَ اللهُ تَعَالَى وَاحِدًا وَ الإِنسانُ بوحدانيَّتِهِ قد أَشْبَهَتْ وَ حُدَانِيَّتَهُ الإِنسانَ؟

فَقَالَ «صلى الله عليه و آله و سلم»: «الله تَعَالَى وَاحِدٌ أَحَدِيٌّ المَعْنَى، وَ الإِنسانُ وَاحِدٌ ثُنائِيٌّ المَعْنَى؛ جِسْمٌ وَ عَرَضٌ وَ بَدَنٌ وَ رُوحٌ، وَ إِنَّمَا التَّشْبِيهُ فِي المَعانِي لا غَيْرَ.

قال: صَدَقْتَ يا مُحَمَّدُ؛ فَأخْبِرْنِي عن وَصِيِّكَ مَنْ هُوَ؟ فَمَا مِنْ نَبِيٍّ إِلاَّ وَ لَهُ وَصِيٌّ، وَ إِنَّا نَبِيُّنا مُوسَى بنَ عَمْرانَ أَوْصى إِلى يوشَعَ بنِ نونٍ.

فَقَالَ: نَعَمْ؛ إِنِّ وَصِيِّي وَ الخَلِيفَةُ مِنْ بَعْدِي عَلِيُّ بنُ أَبِي طالِبٍ، وَ بَعْدَهُ سَبْطايَ الحَسَنُ وَ الحُسَيْنُ، يَتْلُوهُ تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الحُسَيْنِ أُمَّةٌ أَبرارٌ.

قال: يا مُحَمَّدُ؛ فَسَمِّهِمْ لِي.

قال: نَعَمْ؛ إِذا مَضَى الحُسَيْنُ، فابْنُهُ عَلِيُّ؛ فَإِذا مَضَى



عَلِيٌّ فابنه مُحَمَّدٌ؛ فَإِذَا مَضَى مُحَمَّدٌ، فابنه جَعْفَرٌ؛ فَإِذَا
مَضَى جَعْفَرٌ، فابنه مُوسَى؛ فَإِذَا مَضَى مُوسَى، فابنه عَلِيٌّ؛
فَإِذَا مَضَى عَلِيٌّ، فابنه مُحَمَّدٌ؛ ثُمَّ ابْنُهُ عَلِيٌّ، ثُمَّ ابْنُهُ الْحَسَنُ،
ثُمَّ الْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ؛ فَهَذِهِ اثْنَا عَشَرَ أَيْمَةً عَدَدُ نُبِيَّاءِ
بَنِي إِسْرَائِيلَ.

قَالَ: فَأَيْنَ مَكَانَهُمْ فِي الْجَنَّةِ؟

قَالَ: مَعِيَ فِي دَرَجَتِي.

قَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ إِنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ، وَ أَشْهَدُ
أَنَّهُمْ الْأَوْصِيَاءُ بَعْدَكَ، وَ لَقَدْ وَجَدْتُ هَذَا فِي الْكِتَابِ
الْمُتَقَدِّمَةِ، وَ فِيمَا عَهَدَ إِلَيْنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ: أَنَّهُ إِذَا كَانَ
آخِرُ الزَّمَانِ يَخْرُجُ نَبِيٌّ يُقَالُ لَهُ: أَحْمَدٌ؛ خَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ لَا
نَبِيَّ بَعْدَهُ، فَيَخْرُجُ مِنْ صُلْبِهِ أَيْمَةٌ أَبْرَارٌ عَدَدُ الْأَسْبَاطِ.

قَالَ، فَقَالَ: يَا أَبَا عَمَارَةَ؛ أَتَعْرِفُ الْأَسْبَاطَ؟

قَالَ: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؛ إِنَّهُمْ كَانُوا اثْنَيْ عَشَرَ.

قَالَ: إِنَّ أَوْلَهُمْ لَأَوْيَ بْنَ بَرَخِيَاءَ؛ وَ هُوَ الَّذِي غَابَ عَنِ
بَنِي إِسْرَائِيلَ غَيْبَةً، ثُمَّ عَادَ فَأَظْهَرَ اللَّهُ شَرِيْعَتَهُ بَعْدَ دِرَاسَتِهَا،
وَ قَاتَلَ مَعَ قَدَسَطِيَا الْمَلِكِ حَتَّى قَتَلَهُ.

فَقَالَ «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ»: كَائِنٌ فِي أُمَّتِي مَا كَانَ فِي
بَنِي إِسْرَائِيلَ حَذُو النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَ الْقَذَّةُ بِالْقَذَّةِ، وَ أَنَّ الثَّانِي



عَشْرَ مَنْ وَلَدِي يَغِيبُ حَتَّى لَا يُرَى، وَيَأْتِي عَلَيَّ أُمَّتِي
زَمَنٌ لَا يَبْقَى مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ وَ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رِسْمُهُ،
فَحِينَئِذٍ يَا ذَنْ لِي اللَّهُ تَعَالَى لَهُ بِالْخُرُوجِ فَيُظْهِرُ الْإِسْلَامَ وَ
يُجَدِّدُ.

ثم قال عليه السلام: طوبى لمن أحبهم و الويل
لمبغضهم، و طوبى لمن تمسك بهم.

فانتقض نعتل و قام بين يدي رسول الله «ص» و أنشأ

يقول «شعر»:

صَلَّى اللَّهُ ذُو الْعَلَى	عَلَيْكَ يَا خَيْرَ الْبَشَرِ
أَنْتَ النَّبِيُّ الْمُصْطَفَى	وَ الْهَاشِمِيُّ الْمَفْتَخَرُ
بِكُمْ هَدَانَا رَبُّنَا	وَ فِيكَ نَرْجُوا مَا أَمْرُ
وَ مَعْشَرٌ سَمَّيْتَهُمْ	أُمَّةً إِثْنَيْ عَشَرَ
حَبَاهُمْ رَبُّ الْعَلَى	ثُمَّ اصْطَفَاهُمْ مِنْ كَدَرِ
قَدْ فَازَ مَنْ وَالَاهُمْ	وَ خَابَ مَنْ عَادَى الزَّهْرُ
آخِرُهُمْ يَشْفِي الظُّمَأَ	وَ هُوَ الْإِمَامُ الْمُنْتَظَرُ
عِثْرَتِكَ الْأَخْيَارُ لِي	وَ التَّابِعُونَ مَا أَمْرُ
مَنْ كَانَ عَنْهُمْ مَعْرِضاً	فَسَوْفَ تَصْلَاهُ سَقَرُ



حموینی به اسناد خود از ابن عباس روایت کرده است که، یهودی نعثلی نام، به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت:

یا محمد! سؤال می‌کنم تو را از مسائلی چند که مدتهاست در سینه من می‌خلد. اگر مرا از آنها جواب گویی، به دست تو اسلام آرم.

حضرت فرمود: سؤال کن ای ابوعمار.

گفت: ای محمد! خدا را از برای من وصف کن.

حضرت فرمود: خدا را وصف نتوان کرد، مگر به آنچه خود وصف خود کرده. و چگونه وصف کنم خدای را؟ که همه صف‌ها از ادراک او عاجزند، و وهم‌ها و عقل‌ها از رسیدن به او، و خیالات از تحدید^(۱) او، و دیده‌ها از احاطه به او قاصر،* [۱] و او بالاتر و بزرگتر و عظیم‌تر است از اینکه وصف کنندگان او را وصف کند* [۲]

خدا، دور است از همه چیزها در نهایت نزدیکی به آنها. و نزدیک است به همه چیزها در نهایت دوری از



آنها.

«چگونه» را او چگونه کرده است. پس نتوان گفت، چگونه است.

و «کجا» را او کجا کرده است، پس نمی شود گفت کجا است. ذات حق تعالی از کیف و این^(۱) بریده شده است. چون توان گفت که چون است و کجا است؟

و او احد است و صمد - یعنی یکتاست و پناه همه محتاجان است. - چنانچه خود را وصف فرموده و وصف کنندگان به پایه نعت^(۲) او نرسند.

«لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُؤَلَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا
أَحَدٌ».^(۳)

یعنی: نزاده است چیزی را، و زاده نشده است از چیزی.

۱ - کیف و این: چگونگی و کجایی، چگونه بودن ذات باری و مکان برگزیدن حضرتش.

که در حدیث شریف است. لا کیف له و لا این: چگونگی و مکان برگزیدن، برای او نیست. ۲ - نعت: صفت.

۳ - سوره توحید آیه ۴-۳.



و نبوده است و نخواهد بود مرا و را مثلی و شبهی و نظیری و همتایی، نه در ذات و نه در صفات.

نعثل گفت: راست گفتی. مرا خبر ده از آنچه گفتی که خدا یکی است و او را شبهی نیست* [۳]. چگونه خدا یکی است و انسان هم در نوع خود یکی است؟ پس یکی بودن خدا نیز مثل یکی بودن انسان است.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

حق تعالی واحد است - یعنی در معنی یکی است - ولکن انسان یکی است که در معنی دو تا است، زیرا که انسان مرکب است از جسمی و عرضی و بدنی و روحی. و این تشبیه نیست، مگر در معنی تنها.* [۴]

نعثل گفت: راست گفتی. مرا خبر ده از وصی خود که کیست؟ زیرا که نیست پیغمبری مگر آنکه او را وصی است و پیغمبر ما موسی، یوشع بن نون را وصی خود گردانید.

حضرت فرمود: بلی. وصی من و خلیفه من بعد از من علی بن ابی طالب است. و بعد از او دو فرزندم حسن و حسین، و بعد از ایشان، نه نفر از صلب حسین، همه امامان نیکو کردارند. [صلوات الله و سلامه علیهم



[اجمعین]

نعثل گفت: نامهای ایشان را به من برخوان.
 فرمود: بلی. چون حسین علیه السلام از دنیا گذرد،
 پسرش علی امام است. و چون علی گذرد، پسرش
 محمد علیه السلام امام است. و چون محمد از دنیا رود،
 پسرش جعفر علیه السلام امام خواهد بود. و چون جعفر
 رحلت کند، پسرش موسی، و چون موسی دنیا را وداع
 گوید، پسرش علی است. و چون علی علیه السلام پیک
 حق را لبیک گوید، پسرش محمد است. و چون محمد به
 سوی عالم باقی شتابد، پسرش علی است. و چون علی
 از دنیا رحلت فرماید، پسرش حسن است. و چون
 حسن را اجل محتوم دریابد، فرزندش حجة بن الحسن
 امام عصر است.

و این دوازده نفر امامان (صلوات الله و سلامه عليهم
 اجمعین) به عدد نقبای بنی اسرائیل باشند..* [۵]

نعثل پرسید: جای ایشان در بهشت کجا خواهد بود؟
 حضرت فرمود: با من خواهند بود در مرتبه و منزلت
 من.* [۶]

نعثل گفت:



«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ
وَ أَشْهَدُ أَنََّّهُمُ الْأَوْصِيَاءُ بَعْدَكَ».

یعنی: گواهی می‌دهم که اینان که نام بردی، اوصیای
تواند بعد از تو. و آنچه را که به من خبر دادی، همه را
خود در کتب پیشینیان دیده‌ام، و در وصیت‌های
موسی بن عمران که به ما کرده بود خوانده‌ام. که چون
آخر الزمان شود، پیغمبری از جانب خدای تعالی آید که
نام او «احمد» است و او خاتم پیغمبران است و بعد از او
پیغمبری نخواهد آمد. و بیایند از صلب او امامانی
نیکوکار به عدد اسباط.

راوی گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ابی‌عمار
فرمود:

اسباط را می‌شناسی؟

گفت: بلی، ایشان دوازده نفر بودند. اول ایشان لاوی
پسر برخیا بود. و او چندی از میان بنی اسرائیل غائب
شد. بعد از آن ظهور کرد و حق تعالی دین خود را به



دست او آشکار گردانید، بعد از آنکه پوشیده شده بود آن دین. و پادشاه آن زمان که نام او قرسیطاء بود جنگ کرده و او را کشت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

خواهد شد در میان امت من، آنچه در بنی اسرائیل شده. «حذوا النعل بالنعل والقذة بالقذة»، یعنی مانند یک تای کفش که به اندازه تای دیگر است و مانند یک پرتیرکمان که به اندازه پرتیرکمان دیگر است. و فرزند دوازدهمی من از میان امت من غایب شود. * [۷]

و بیاید بر امت من زمانی که نماند در میان مردم، از اسلام مگر نامی. و نماند از قرآن مگر خطی. چون چنین شود، حق تعالی او را رخصت دهد که ظهور نماید و اسلام را آشکار کند، و تازه کند از دین آنچه را که کهنه شده.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

خوشا حال کسی که ایشان را دوست دارد. و بدحال کسی که با ایشان دشمنی کند. و خوشا حال کسی که به ایشان چنگ زند و به ایشان تمسک جوید.

چون کلام حضرت به اینجا رسید، نعل از جای خود حرکت کرده و در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله و



سلم ایستاد، و این اییات را موزون کرده و برخواند:

«صَلَّى الْإِلَهِ ذُو الْعَلِيِّ»^(۱) «عَلِيكَ يَا خَيْرَ الْبَشَرِ».

درودِ خداوندِ صاحبِ عَلِيّ

به تو باد، ای بهترین بشر

«انت النبی المصطفی الهاشمی المفتخر»

تویی برگزیده، رسول خدای،

تویی هاشمی و تویی مفتخر

«بکم هدانا ربّنا»^(۲) «و فیک نرجو ما أمر»

تویی سوی حق هادی و رهنمای

تو امید مایی در این بوم و در

«و معشر سمّیتهم أئمة اثنی عشر»

کسانی که راندی به لب نامشان

ستوده امامان اثنی عشر.



۱- در کفایة الاثر: صَلَّى الْعَلِيِّ ذُو الْعَلِيِّ

۲- کفایة الاثر: بکم اهتدینا رشدنا

«حباهم رب العلی ثم اصطفاهم من کدر»
خداوندشان داد این قدر و جاه
نگه داشت از تیرگی و کدر.

«قد فاز من والاهم
و خاب من عاد الزهر»^(۱)
شود رستگار آنکه شان دوست داشت

فتد در زیان دشمن بدگهر.

«آخرهم یشفی الظماء و هو الامام المنتظر»
ببخشد شفا سینه تشنگان
امام امم حجة المنتظر

«عترتک الاخیارلی و التابعون ما امر»
همه عترت برگزیده امام
خدا را مطیعند، فیما امر
«من کان عنهم معرضاً

فسوف یصلاه سقر»^(۲)

۱- کفایة الاثر: و خاب من عفی الاثر.

۲- کفایة الاثر: من کان عنکم معرضاً: * فسوف یصلی بسقر.



هر آن کس که رخ تافت از امرشان

ورا جایگه نیست جز در سقر. (۱)

۱- فرائد السمطين ۱۳۵/۲-۱۳۲ ح ۴۳۱ چ مؤسسه محمودی -
بیروت

ینابیع الموده شیخ سلیمان قندوزی ۱۰۰/۳-۹۹ چ مکتبه العرفان -
بیروت

کفایة الاثر ۱۱/.

بحار الانوار ۲۸۳/۳۶.

اثبات الهداة ۵۰۷/۲.

مناقب ابن شهر آشوب ۲۵۸/۱ (قسمتی از حدیث را آورده است).

عوالم العلوم جلد ۱۵ جزء ۳ ص (نصوص) ۱۳۸-۱۴۰.

غایة المرام باب ۱۲ حدیث ۳۶. چاپ سنگی بیروت. و صفحه

۱۶۲-۱۶۴ چاپ نشر معارف اسلامی تهران



توضیحات حدیث

* [۱] ثقة الاسلام کلینی، در کتاب شریف کافی، بابی در ابطال روایت خدای تعالی آورده، و در آن احادیثی روایت کرده، از جمله حدیث ذیل، که یعقوب بن اسحاق گفت:

نامه‌ای خدمت امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم، و از حضرتش پرسیدم: چگونه بنده، خدایش را پرستد، در حالی که او را نمی‌بیند؟ و آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله، خدایش را دید؟ امام در پاسخ نوشت:

ان الله تبارک و تعالی أرى رسوله بقلبه من نور عظمته ما أحبّ. (کافی ۱/۹۵).

(خدای تبارک و تعالی، آنچه دوست داشت، از نور عظمت خود، به قلب رسول



خود نمایانید).

علامه مجلسی در توضیح حدیث
می نویسد:

رؤیت رسول، خدا را به قلب، به این بود
که خدای تعالی از نشانه‌های کمال و
صفات جلال و عظمت آیات خود، به
رسولش، آنچه دوست داشت شناسانید.
یعنی رؤیت رسول، معرفت او به قلب بود،
نه به حقیقت کنه خدا، بلکه به صفات و
اسماء و آیات حضرت حق. (مرآة العقول
۳۲۷/۱).

از حدیث دیگر بر می آید که این ارائه
نور، در شب معراج بوده است.

عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال :
قال رسول الله صلى الله عليه و آله : لَمَّا
أَسْرَى بِي إِلَى السَّمَاءِ بَلَغَ بِي جِبْرَائِيلُ مَكَانًا
لَمْ يَطَّأهُ قَطُّ جِبْرَائِيلُ، فَكَشَفَ لِي، فَأَرَانِي اللَّهُ
مِنْ نُورٍ عَظَمْتَهُ مَا أَحَبُّ.



امام رضا علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: چون مرا به آسمان بردند، جبرئیل مرا به جایی رسانید که هیچگاه خودش گام نهاده بود، و آنجا بر او مکشوف شد. پس خدای، از نور عظمت خود، به من آنچه دوست داشت، نشان داد. (بحار الانوار ۳۸/۴ نقل از توحید صدوق).

این نکته، شاید از کلام الهی در آیه معراج (لثریه من آیاتنا - اسراء ۱) نیز قابل استفاده باشد.

در حدیث دیگر، امام جواد صلوات الله علیه به ابو هاشم جعفری فرمود:

«ای ابا هاشم! اوهام دلها، از دیدن دیدگان دقیقتر است. تو، سند و هند و شهرهایی را که نرفته‌ای، با وهم خود درک می‌کنی، در حالی که به چشم خود ندیده‌ای. حال، جایی که اوهام دلها خدا را



درک نکند، دیدنِ چشمها او را درک کند؟
(کافی ۱/۹۹، باب فی ابطال الرؤیة،
حدیث ۱۱).

این کلام، بر پیروان مکتب خلافت
دشوار آمده است. آنان که در چنبره
احادیث جعلی خود گرفتارند، در ذهن
خود خدایی ساخته و پرداخته‌اند، که
ضعیف‌ترین مخلوقِ اوهام آنهاست! بویژه
مشبّه و کرامیه، که با تفسیر برخی آیات
قرآن به رأی ناقص خود، خدا را جسم
دانستند، و گفتند آنچه گفتند!

ابوقرّه - دانشمند نمای خراسانی - به
حضرت رضا علیه‌السلام گفت: برای ما
روایت شده که خدای عز و جل، نعمت
مکالمه با خود را به حضرت موسی
علیه‌السلام بخشیده، و رویت خود را به
حضرت محمد صلی الله علیه و آله عطا
فرمود!

امام ابوالحسن الرضا علیه‌السلام در



پاسخ فرمود: پس چه کسی از جانب
خدای عز و جل به ثقلین - جنّ و انس -
پیامبر آورد، که :

«لا تدرکه الابصار و هو یدرک
الابصار» (الانعام / ۱۰۳) «و لا
یحیطون به علما» (طه / ۱۱۰) و
«لیس کمثله شیء» (شوری / ۱۱)

آیا رساننده این آیات، محمد صلی الله
علیه و آله نیست؟
گفت: بلی.

فرمود: پس چگونه کسی نزد مردم
بیاید، به آنان خبر دهد که از نزد خدا آمده
است، و به امر الهی آنان را به سوی خدا فرا
خواند، و بگوید:

لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار،
و لا یحیطون به علما، و لیس کمثله شیء.



سپس به مردم بگوید: من خدا را به چشم خودم دیدم، و به او احاطه علمی یافتم، و او به صورت بشر بود!!
 اما یستحیون؟- آیا حیا نمی کنند؟!

امام علیه السلام در ادامه این خبر، به بحث معراج پرداخته و آیه را خواند:
 «ما کذب الفؤاد ما رأى». (نجم / ۱۱).

آنگاه فرمود: آنچه را دیدگان پیامبر دید، فؤاد حضرتش صلی الله علیه و آله دروغ ندانست. سپس خدای تعالی خبر داده که پیامبر چه چیزی را دید. در آیات بعدی فرماید: «لقد رأى من آیات ربه الکبری» (نجم / ۱۸). آیات خدا غیر از خدا هستند. ...

این حدیث شریف، بسیار نفیس است. و شایسته است که بدان مراجعه شود. بنگرید: بحار الانوار ۳۶/۴، نقل از توحید صدوق. و بیان علمی علامه مجلسی ذیل



خبر: بحار ۴/۳۷-۳۸.

بررسی و نقد دیدگاه مکتب خلفا در باب توحید، مقالی است که در این مجال نگنجد. برخی از فقرات آن ذیل همین حدیث، می آید. و تفصیل، موکول است به کتابهایی که در این خصوص نوشته‌اند. از جمله:

- کلمة حول الرؤیة، تالیف: علامه سید عبدالحسین شرف‌الدین.

- نقش ائمه در احیاء دین، ج ۱۲، تالیف : علامه سید مرتضی عسکری.

- بخشهایی از کتاب : شبهای پیشاور، تالیف: مرحوم سلطان الواعظین

- بخشهایی از کتاب : سیری در صحیحین، تالیف: محمد صادق نجمی و هاشم هریری.



* [۲] - امام صادق علیه السلام در

حدیثی فرمود:

ان الله لا یوصف. و کیف یوصف؟ و قد

قال فی کتابه:

«و ما قدروا الله حقّ قدره» [الانعام

. [۹۱/

فلا یوصف بقدر الاکان اعظم من ذلك.

خدای وصف نمی‌گردد. و چگونه به

وصف در آید؟ در حالی که در کتاب خود

فرمود:

«خدا را ارج ننهادند، چنانکه سزاوار

ارج نهادن بود.»

پس به هیچ قدر و اندازه‌ای وصف

نمی‌شود، مگر اینکه از آن اندازه عظیم‌تر

باشد.

(کافی، کتاب التوحید، باب النهی عن الصفة بغير

ما وصف به نفسه تعالی، حدیث ۱۱).



و امام امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در
ضمن خطبه‌ای مفصل فرمود:
«سبحانه. هو كما وصف نفسه، و
الواصفون لا يبلغون نعته».

خدای، منزّه است، در کمال تنزیه. او
چنان است که خودش، خود را وصف
فرموده. و وصف‌کنندگان، به نعت و وصف
او - در حدّ کمال - نمی‌رسند.

(کافی، کتاب التوحید، باب جوامع
التوحید، حدیث ۱)

ثقة الاسلام کلینی در ضمن توضیح این
خطبه می‌نویسد:

«این خطبه، از خطبه‌های مشهور
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است، تا
آنجا که عامّه آن را بکار بردند و از آن
استفاده زیادی کردند.

این خطبه - اگر مورد تدبّر و فهم قرار
گیرد - برای جوینده علم توحید کافی



است. اگر تمام زبانهای جنّ و انس - بجز
 زبان الهی انبیاء علیهم السلام - گرد هم آیند
 که توحید را تبیین کنند چنانکه که
 امیرالمؤمنین - پدر و مادرم فدایش -
 درباره توحید سخن گفت، نمی توانند.

و اگر امیرالمؤمنین صلوات الله علیه، راه
 توحید را روشن نمی ساخت، هیچ کس
 نمی دانست چگونه این راه پیماید.»

(کافی ۱/۱۳۶)

علامه مجلسی، در ضمن توضیح
 فقرات خطبه علوی - علیه السلام -
 می نویسد:

«هو کما وصف نفسه» یعنی: چنانکه در
 کتابهایش و به زبان پیامبران و
 فرستادگانش خود را وصف فرمود، و به
 قلم صنع خود بر دفترهای آفاق و انفس
 نگاشت.

(مرآة العقول ۲/۸۷)

بیان علامه محمد باقر مجلسی،



تلخیصی است از آنچه پدر بزرگوارش
مولی محمد تقی مجلسی در شرح جمله
سید الساجدین علیه السلام در دعای اول
صحیفه کامله سجادیه (ذیل جمله و
الحمد لله علی ما عرفنا فی نفسه) آورده
است.

بنگرید به: الفرائد الطریفة فی شرح
الصحیفه الشریفه / ۱۴۰-۱۴۳.



امام سجّاد علیه السلام در دعای اوّل
صحیفه، بیان می‌دارد:

«الذی قصرت عن رؤیته ابصار
الناظرین و عجزت عن نعته اوهام
الواصفین»

(خدایی که از دیدار او، دیدگان بینندگان
کوتاه است، و اوهام وصف‌کنندگان در
وصف او عاجز.)

علامه مولی محمد تقی مجلسی در
شرح خود بر این کلام سیدالساجدین



گویند:

ممکن است مراد از «رؤیت»، دیدار به چشم باشد. بی تردید، دیدگان، از ادراک خدای تعالی عاجزند. آیات و اخبار، بر این امتناع دلالت دارند و دلایل عقلی نیز بر این مطلب اقامه شده است.

و شاید «رؤیت» به معنی علم، و «بصر» به معنی چشم علم یا چشم قلب باشد، یا مجازاً اعم از آنها.

و مراد از «نظر»، فکر باشد. یعنی: عقول تمام متفکران بشری و پیامبران و فرستادگان الهی و دیگر آفریدگان، از وصول به کنه ذات مقدس باری تعالی عاجزند. و این معنی از اخبار فراوانی که ذیل آیه شریفه «لاتدرکه الابصار» (انعام/۱۰۳) وارد شده، روشن است.

(الفرائد الطریفة فی شرح الصحیفة الشریفة / ۱۱۴)



علامه محمد باقر مجلسی، ذیل حدیثی به این مضمون که «خدا را به خلق نمی توان شناخت، بلکه خلق به خدا شناخته می شود» چند احتمال در معنای حدیث بیان می کند:

اول - آنکه علم به وجود صانع بدیهی و فطری است. و هر کس در اول آنکه به حد شعور و تمیز رسد، می داند که خالق دارد که او را آفریده است و کافران به سبب اغراض فاسده انکار صانع می کنند، و در وقت اضطرار در دریا و صحرا رو به خدا می آورند و به او متوسل می گردند. و چون خود را از اغراض باطله خالی کنند و رجوع به نفس خود کنند، می دانند که خود آفریننده خود نیستند. و ممکن مثل ایشان را نیافریده، چنانکه حق تعالی می فرماید:

«لئن سألتهم من خلق السموات و الارض ليقولنّ الله». (لقمان / ۲۵، زمر / ۳۸)



یعنی: اگر از کافران سؤال کنی: که آفریده است آسمانها و زمین را؟ البته می‌گویند که خدا آفریده. بنا بر آنکه مخصوص مشرکان منکر نباشد.

و احادیث بر این مضمون بسیار است در اینکه خلق را به خدا می‌شناسند، یعنی حقیقت انبیاء و اوصیاء علیهم السلام به معجزه‌ای چند ظاهر می‌شود، که حق تعالی بر دست ایشان جاری می‌سازد.

دوم - آنکه خدا را به شباهت مخلوقات نمی‌توان شناخت. یا آنکه او را تشبیه کنند به نور کواکب. یا صفات کمالیه را به نحوی که در مخلوقات هست برای او اثبات نمایند.

و خلق را به خدا می‌توان شناخت به سبب آنکه او ایشان را آفریده و ظاهر ساخته، یا آنکه علوم و معارف و حقایق اشیاء همه از جانب خدا بر خلق فایز



می‌گردد.

سوم - آنکه کمال معرفت حق تعالی و صفات کمالیه او را بدون وحی و الهام نمی‌توان دانست، و معرفت رسالت رسل و امامت ائمه را باز به وحی الهی می‌توان دانست.

چهارم - وجوه الهی را به گفته انبیاء و رسل و ائمه نمی‌توان دانست، و الا دور لازم می‌آید. بلکه خدا را به عقلی که عطا کرده و به آیاتی که در آفاق و انفس بر وجوه و صفات کمالیه خود اقامت نموده می‌توان شناخت. و حقیقت انبیاء و رسل را به معجزات که بر دست ایشان جاری کرده می‌توان دانست. و تفصیل آن معانی دیگر که می‌توان گفت، در بحارالانوار مذکور است.

(حیوة القلوب ۱۰/۳)

* * *



* [۳] - چنانچه حدیث امام صادق
علیه السلام نشان می دهد:

«فی امالی الشیخ عن محمد بن سماعة.
قال سئل بعض اصحابنا الصادق
علیه السلام، فقال له: أخبرنی ائی الاعمال
افضل؟

قال علیه السلام: توحیدک لربک.
قال: فما اعظم الذنوب؟
قال علیه السلام: تشبیهک لخالقک.

شیخ طوسی در امالی خود، روایت
می کند که راوی به امام صادق علیه السلام
گفت: به من بگو، که کدام عمل، برتر است؟
فرمود: توحید تو برای خدایت.

گفت: پس بزرگترین گناه چیست؟
فرمود: تشبیه تو برای آفریدگارت.

(بحار الانوار ۸/۳)

در نهی از تشبیه حضرت باری به



مخلوقات - اعمّ از مخلوقات دست و فکر
و ذهن و عقل و وهم - روایات عدیده‌ای
وارد شده، که برای اختصار، به همین یک
حدیث اکتفاء شد.



* [۴] - در ضمن حدیث سؤالات

زندیق از امام صادق علیه السلام، که شیخ صدوق و کلینی روایت کرده‌اند، حضرتش می‌فرماید:

جهت دوم، تشبیه است. چرا که تشبیه، صفت مخلوق است که ترکیب و تألیف در او روشن است. پس چاره‌ای از اثبات صانع نیست، به دلیل وجود ساخته شده‌ها، و اضطرار آنها که مصنوع هستند و صانع آنها غیر آنهاست، و مانند آنها نیست (و لیس مثلهم). چرا که هرچه مثل آنهاست، در ظاهر ترکیب و تألیف به آنها شبیه است. و نیز در مسائلی که پس از حدوث آنها - حدوث بعد از عدم - برایشان پیش می‌آید، و انتقال آنها از خردسالی به بزرگی و سواد به بیاض و نیرو به ناتوانی و دیگر احوال موجود در مخلوقات - که نیازی به توضیح آنها نداریم. اگر صانع، مثل مصنوعات باشد، باید تشبیه آنها در تمام این جهات یاد



شده نیز باشد.

(نقل به مضمون از: کافی، کتاب التوحید، باب اطلاق القول بآنّ شئیء، حدیث ۶. - روایت توحید صدوق، اختلافات جزئی در بعضی الفاظ دارد.)
 علامه مجلسی در بیان این خبر گوید:
 امام علیه السلام فرمود: «جهت دوم تشبیه»، مراد حضرتش وجهی دیگر است برای هر چیزی که با حواس درک یا تمثیل می شود، که به دلیل مخلوق و مصنوع بودن، شبه و مثل دارد. و تشبیه، صفت مخلوق است که تألیف و ترکیب لازمه آن است. زیرا هرچه شبیه شیئی باشد، با بعضی اشیاء در بعضی صفات مشارکت دارد و با اشیاء دیگر، تفاوت هایی دارد.
 پس مرکب می شود. و هر مرکب مخلوق است. و هر مخلوق را خالق است. و سلسله مخلوقات به خالق می رسد که او را شبه و نظیر نیست.



امام علیه السلام فرمود:

«و لیس مثلهم» یعنی از هر وجهی. اگر خالق مثل آنها باشد، گرچه به یک وجه، در همان وجه با آنها شبیه می‌شود، پس ترکیب لازم می‌آید، که خود، احتیاج به غیر را ایجاب می‌کند.

امام علیه السلام پس از این، نقص‌های مخلوقات را بیان می‌دارد، از جمله: حدوث، انفعالات، دگرگونی احوال و عدمها و ملکه‌ها. این نقائص، دلالت روشن دارد بر آنکه صانع و آفریدگار آنها، از مثل و شبیه برتر است.

پس انسان با معانی ادراکی، راهی به معرفت خالق اشیاء و وجود او می‌یابد، و از همانجا می‌یابد که خدای سبحان، بالاتر است از آنچه هرکسی درک و تصوّر کند، و حق تعالی را از این‌گونه تصوّرات منزّه می‌دارد.

(مرآة العقول ۱/ ۲۹۰-۲۹۱)





از اصول اولیة بحث توحید در مکتب
اهل بیت علیهم السلام نفی تشبیه از
حضرت باری تعالی است.

امام صادق علیه السلام در پاسخ
عبدالرحیم قصیر، در مورد توحید نوشت:
«خدای تعالی - که چیزی مانند او نیست و
شنوا و بینا است - برتر است از آنچه وصف
کنندگانی که او را به آفریدگانش تشبیه
می کنند و به او افترا می زنند، به وصف
نشینند.

بدان - خدایت رحمت کناد - که مذهب
صحیح در توحید، همان صفات الهی است
که قرآن آورده است. پس بطلان و تشبیه را
از خدای تعالی نفی کن. نفی و تشبیه
نیست. خدا، ثابت و موجود است و برتر
است از آنچه وصف کنندگاه به وصف
نشینند. و از قرآن فراتر نروید، که بعد از
بیان، گمراه شوید.



(کافی ۱/۱۰۰، باب النهی عن الصفة
بغیر ما وصف به نفسه تعالی، حدیث ۱).
علامه مجلسی گوید: «بطلان» عقیده
گروهی است که برای تنزیه خدای سبحان
از مشابَهت مخلوقات، تمام صفات را از
حضرت باری نفی کردند. و «تشبیه» - در
برابر آن - نظر جمعی است که برای او
صفاتی قائل شدند، و او را با آفریدگان
مشابه دانستند.

«هو الله الثابت الموجود» اشاره به نفی
تعطیل و بطلان است. و «تعالی الله عما
یصفه الواصفون» اشاره به نفی تشبیه دارد.
«لا تعدوا القرآن» یعنی در وصف خدای
سبحان، در حدّ قرآن سخن بگوئید، تا در
ضلالت تعطیل نیفتید، چنانکه می فرماید:
لیس کمثله شیء و هو السميع البصیر
(شوری / ۱۱).

همچنین در حدّ قرآن بمانید، مبادا
صفات را برای خدا قائل شوید، که باید از



آن تنزیه جست، تا به تنگنای تشبیه بیفتید.
خدای سبحان فرماید: «سبحان ربّک
ربّ العزّة عما یصفون»
(صافات/۱۸۰).

بعلاوه، از این اخبار بر می آید که در کنه
ذات و صفات نباید اندیشید و فرو رفت،
چرا که عقل از آن عاجز است، و جز
سرگردانی و ضلالت نمی افزاید.
بنگرید: مرآة العقول ۱/۳۴۶.



وقتی کلام گروهی از واصفانِ خدای
تعالی در محضر حضرت رضا علیه السلام
نقل شد، حضرتش ابتدا به سجده افتاد، و
سپس فرمود:

خدایا! منزّهی. نه تو را شناختند، و نه
توحید ترا آوردند. از این رو، به وصف تو
نشستند. منزّهی. اگر ترا می شناختند،
وصف تو را، تنها به حدّی می گفتند که
خودت وصف کرده‌ای. منزّهی. چگونه

خود را راضی کردند که تو را به غیر تو
 شبیه بدانند. خدایا! تو را وصف نمی‌کنم
 مگر به آنچه تو، به وصف خویش
 پرداخته‌ای. و تو را با آفریدگانت شبیه
 نمی‌دانم. تو برای هر خیر شایسته‌ای. پس
 مرا از گروه ستمکاران قرار مده.
 (بحار الانوار ۴/۳۹-۴۰).

* * *

در این زمینه، مراجعه شود به بحث
 تفصیلی آیه الله ملکی میانجی در کتاب:
 توحید الامامیه / ۲۲۱-۲۳۷، فصل «نفی
 التوصیفات عنه تعالی».



* [۵] ابوالنضر عیاشی - از مشایخ شیعه
 در قرن چهارم - گوید:
 این عدّه مخصوص، در حاکمان پس از
 رسول خدا صلی الله علیه و آله - که ادّعیای
 خلافت حضرتش را داشتند - به وجود
 نیامد، نه در بنی امیّه، که عدد آنها بیش از
 دوازده تن شد، و نه در بنی عباس. و هیچ
 فرقه‌ای از فرقه‌های اسلامی نیست که
 بتواند ادّعا کند به مصداق این احادیث
 (دوازده امام) عمل کرده است، جز امامیّه.
 و این، دلیلی است بر آنکه اینان، امامان
 مورد نظر رسول خدایند.

بنگرید به: بحارالانوار ۳۶/۳۷۲، که
 کلام عیاشی در آنجا نقل شده است.
 توجه شود، که این استدلال، فقط بر
 اساس کمیّت است، نه کیفیّت. اگر از نظر
 کیفیّت (خصائص روحی، قداست و
 طهارت قلبی، تقوی، علم، معنویّت، زهد،
 عبادت، شجاعت، و دیگر ویژگی‌های



معنوی) میان ائمهٔ اثنا عشر با دیگر مدعیان قیاس شود، عقل سلیم، هیچ راهی جز قبول امامت آنان - علیهم السلام - نمی یابد. و نیز توجه شود که حکومت ظاهری بنی امیه و بنی عباس، نمی تواند دلیل حقانیت آنها باشد، چرا که منصب دنیوی است، نه مقام اخروی. و خود آنان (خلفای باطل بنی امیه و بنی عباس) بارها به این حقیقت تلخ اعتراف کردند که آنچه داشتند فقط حکومت ظاهری بود، آن هم غالباً به زور و استبداد یا سیاست یا عوامل دیگر، که امیرالمؤمنین علیه السلام، همه را در یک کلمه «نکراء = شیطنت» خلاصه کرده بود. و اما حق خواهی، راهی جدا گانه دارد: پیروی از اهل بیت پیامبر علیهم السلام، چه حاکم باشند (مثل امیرالمؤمنین علیه السلام در پنج سال خلافت ظاهری)، و چه محکوم (مانند حضرت موسی کاظم علیه السلام در زندان هارون). چه ظاهر



باشند، مانند امامان یازدهگانه پیشین، و
چه غایب مانند حضرت ولی عصر ارواحنا
له الفداء.

* * *

* مرحوم میرزا ابوالحسن شعرانی
گوید:

احادیث ائمه اثناعشر - بدون تعیین نام
ایشان - در روایات مورد اتفاق فریقین
وارد شده، به حدّی که ضعف اسانید بعضی
از این روایات، هیچ اثری در اعتبار مطلب
ندارد. بخاری، مسلم و احمد بن حنبل، این
گونه اخبار را در کتابهای خود آورده‌اند،
پیش از اینکه (فرقه‌های دیگر در میان
شیعه پدید آید، و) امامیه به «اثنی عشریه»
موسوم گردد. چرا که مشایخ یاد شده اهل
سنت، غالباً با امام رضا و جواد و هادی
علیهم السلام معاصر بودند، و کتابهای خود
را قبل از ولادت حضرت صاحب الامر
عجل الله فرجه نوشتند. و نامگذاری شیعه



امامیه به «اثنا عشریه» بعد از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام بوده است. و این، هر گونه احتمال جعل را منتفی می‌سازد.

همچنین روایات ائمه اثنی عشر در کتاب سلیم بن قیس هلالی (متوفی ۷۰ یا ۹۰ هجری) نقل شده، که این کتاب، بدون شک در زمان امام صادق علیه السلام وجود داشته است. و صاحب کتاب، دهها سال پیش از تولد ائمه بعدی علیهم السلام در گذشته است.

اینها، برخی از دلایلی است که اعتبار حدیث ائمه اثنا عشر را تأیید می‌کند.

بنگرید به : حاشیه مرحوم شعرانی بر شرح کافی مولی صالح مازندرانی ۳۵۶/۷-۳۵۷ و ۳۷۴-۳۷۵، چاپ اسلامیة.



* [۶] - مولی محسن فیض کاشانی در
«علم الیقین» گوید:

این نقل و مانند آن در کتب عامّه بطور
مستفیض آمده، و در کتب خاصه به حدّ
تواتر رسیده است. این بیان با نصوص
واضح روشن مفصل آمده، به طوری که
جای تردید نمی‌گذارد.

همچنین هر کدام از ائمه اطهار - علیهم
السلام - بر امام پس از خود به نصّ صریح،
امامتش را با ذکر اسم و صفت به اصحاب
خود اعلام فرموده است. طهارت و
صداقت ایشان نزد تمام اهل اسلام روشن
است. و این از محکمترین دلایل بر حجّیت
ائمه است، نه دیگران که در فضل و حالات
آنان بحث و گفتگو زیاد شده و می‌شود.

همچنین عصمت و ولایت الهی ایشان،
و شرف و فضل و حجّیت ایشان نزد ما
ثابت است. و بر کسی که آثار و علوم و
معارف الهی این خاندان را بررسی کند،



هیچ مجالی برای شک و تردید باقی
نمی‌گذارد.

(علم الیقین ۱/۴۱۳)

* * *

شیخ مظفر گوید:

ائمه اطهار - به نصّ نبوی که فرمود:
کعتة نقباء بنی اسرائیل - جانشینان
پیامبرند، چنانکه نقبای بنی اسرائیل،
خلیفه بودند. ... خلیفه یعنی آن که پیامبر
صلی الله علیه و آله و سلم به جانشینی
برگزیده است، خصوصاً قبل از ادعای
خلافت بدون نصّ، بلکه هیچ عاقلی از
صحابه و غیر آنان تصور نمی‌کند که پیامبر
رحمت، امت خود را بدون امام منصوب
الهی وا گذارد...

(دلایل الصدق ۲/۴۸۹)

* * *

- علامه مجلسی گوید:

بدان که نزد شیعه، اقرار به امام از اصول



دین است، و به ترک آن در احکام آخرت با کفار شریک است. و در اکثر احکام دنیوی، به روش مسلمانان با ایشان سلوک می‌کنند، مگر آنها که اظهار عداوت اهل بیت علیهم السلام کنند، مانند خوارج، که ایشان در احکام دنیوی نیز حکم کفار دارند....

و خاصّه و عامّه به طریق متواتر، از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده‌اند که:

«من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة»،

یعنی: هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، مرده خواهد بود به روش مرده اهل جاهلیت پیش از مبعوث شدن رسول خدا صلی الله علیه و آله، که بر کفر و جهل در اصول و فروع دین می‌میرند.



و آنکه بعضی از متکلمین و متعصبین
[غیر شیعه] گفته‌اند که مراد از امام زمان،
قرآن است. هر عاقلی می‌داند که تعبیر از
کتاب به امام کردن، مجاز و خلاف ظاهر
است.

و ایضاً اضافه «زمان» ظاهر است در
آنکه در هر زمانی، امامی دارد. و قرآن
[حال آنکه] مشترک است میان زمانها.

و این که مراد، حضرت رسول باشد، به
وجه ثانی مندرج است. و ایضاً امام گذشته
را امام زمان نمی‌گویند.

پس معلوم شد که هر زمانی، امامی
باشد که مردم او را بشناسند. و به اتفاق، به
غیر امامیه، کسی قائل نیست به آنکه در هر
عصری امامی هست، و هیچ عصری خالی
از امام نمی‌باشد.

و برقی در محاسن به سند معتبر، از
حضرت صادق علیه السلام روایت کرده
است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله



و سلم فرموده که:

هر که بمیرد و امام خود را نشناسد و نداند، به مردن جاهلیت مرده است. پس شما را باد اطاعت امام خود. به تحقیق دیدید اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام که متابعت نکردند، به کجا منتهی شد امر ایشان، و شما پیروی بکنید کسی را که مردم معذور نیستند به جهالت و نشناختن او. در شأن ماست کرایم قرآن، یعنی هر آیه که دلالت بر فضیلتی می‌کند. و ما گروهیم که خدا اطاعت ما را واجب گردانیده است. زمین‌های انفال از ماست، و برگزیده غنیمت از ما است.

و ایضاً به سند معتبر، از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که زمین صلاحیت ندارد، مگر به امام. هر که بمیرد و امام خود را نشناسد، می‌میرد به مردن جاهلیت. و محتاج‌ترین احوال هر یک از شما به معرفت امام، در وقتی است که



جانش به اینجا برسد - و به دست اشاره
 کرد به سینه مبارک خود - و فرمود: در آن
 وقت خواهد گفت: بر امر نیکی و مذهب
 خوبی بوده‌ام. و آن وقت است که احوال
 آخرت بر او ظاهر می‌شود، و حال خود را
 خوب مشاهده می‌نماید.

و به سند حسن، از حسین بن ابی العلاء
 منقول است که گفت: از حضرت صادق
 علیه السلام پرسیدم از معنی قول رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم که: هر که بمیرد و
 او را امامی نباشد، به مرگ جاهلیت مرده
 است. حضرت فرمود:

بلی. اگر مردم متابعت علی بن الحسین
 علیه السلام می‌کردند، و ترک می‌نمودند
 عبدالملک مروان را، هدایت می‌یافتند.
 پس گفتم: کسی که بمیرد و امام زمان را
 نشناسد، به کفر می‌میرد؟
 فرمود که: نه، مرگ ضلالت می‌میرد.
 علامه مجلسی گوید که:



می تواند بود که مراد از این حدیث، آن باشد که در دنیا حکم کفر بر ایشان جاری نمی شود. یا مراد مستضعفین باشد، چنانچه در احادیث معتبره دیگر از آن حضرت منقول است که: یعنی مردن کفر و ضلالت و نفاق.

و ایضاً در محاسن و غیر آن، به سند معتبر روایت کرده اند از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود:

هر که بمیرد و امام نداشته باشد، پس مردنش مردن جاهلیت است. و معذور نیستند مردم، تا امام خود را بشناسند. و هر که بمیرد و امام خود را بشناسد، ضرر نمی کند او را که ظاهر شدن امام، پیش افتد یا پس. و هر که بمیرد و امام خود را بشناسد، چنان است که با حضرت قائم علیه السلام باشد در زیر خیمه او.

و در اكمال الدین، به سند معتبر روایت کرده است که از حضرت امام رضا علیه



السلام پرسیدند که: هر که بمیرد و امام خود را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است؟

فرمود که: بلی، هر که شک کند و توقف نماید در امامت امام، کافر است. و هر که انکار کند یا اظهار عداوت امام نماید، مشرک است، یعنی مانند بت پرست.

و کلینی و نعمانی به سند صحیح از ابی بصیر روایت کرده‌اند که، از حضرت امام رضا علیه السلام پرسید از تفسیر این آیه:

«و من اضلّ ممن اتّبع هویه بغیر هدی من الله» (قصاص / ۵۰)

(یعنی: کیست گمراه‌تر از کسی که متابعت کند خواهش خود را، بی هدایتی از جانب خدا؟)

حضرت فرمود: مراد، کسی است که در دین خود، به رأی خود عمل کند، بی آن که



متابعت امامی از ائمه هدی نماید.
و ایضاً روایت کرده‌اند از حضرت
صادق علیه السلام که: هر که شریک
گرداند با امامی که امامتش از جانب خدا
است، کسی را که امامتش از جانب خدا
نیست، پس او مشرک است، و چنانکه بر
خدا شریک قرار داده است.

و نعمانی به سند قوی، از ابن ابی یعقوب
روایت کرده است که گفت: به حضرت
صادق علیه السلام عرض کردم که: مردی
هست که شما را دوست می‌دارد، و از
دشمنان شما بیزاری می‌جوید، و حلال
شما را حلال و حرام شما را حرام می‌داند،
و اعتقاد دارد که امامت از شما اهل بیت به
سلسله دیگر به در نمی‌رود. و اما می‌گوید
که ایشان اختلاف دارند، و ایشان پیشوایان
و راهنمایانند. پس وقتی که همه اتفاق کنند
بر یک کس، من قائل به امامت او خواهم
شد.

حضرت فرمود که: اگر به این حالت
بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است.
و بر این مضمون، احادیث بسیار روایت
کرده است.

علی بن ابراهیم و ابن بابویه و غیر
ایشان، به سندهای معتبر روایت کرده‌اند از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام که:
معدور نمی‌دارد خدا در روز قیامت،
کسی را که گوید پروردگارا! من ندانستم که
فرزندان فاطمه علیها السلام، والی‌اند بر
همهٔ خلق. و در حق شیعهٔ فرزندان حضرت
فاطمه علیها السلام این آیه نازل شده است:

«یا عبادى الذین اسرفوا علی انفسهم
لا تقنطوا من رحمة الله إن الله یغفر الذنوب
جمیعاً إنه هو الغفور الرحیم» (زمر / ۵۳)

(یعنی: ای بندگان من که بسیار ستم
کرده‌اید بر جانهای خود، به بسیار کردن



گناهان! نا امید مشوید از رحمت خدا. به درستی که خدا گناهان را همه می‌آمرزد اگر خواهد. به درستی که او آمرزنده و مهربان است)...

و حمیری به سند صحیح از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که: هر که دوست دارد که میان او و خدا حجابی نباشد، و او نظر کند به رحمت الهی و خدا نظر رحمت کند به سوی او، پس او دوست دارد آل محمد را، و بیزاری جوید از دشمنان ایشان، و متابعت کند امام از جمله ایشان را. هرگاه چنین کند، پیوسته نظر کند به رحمت و کرم خدا، و نظر رحمت خدا از او منقطع نگردد.

و در عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، از آن حضرت روایت کرده است از پدران بزرگوارش، که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که:

هر که بمیرد و امامی از فرزندان من



نداشته باشد، به مرگ جاهلیت بمیرد، و خدا او را عقاب کند به آن که در جاهلیت و اسلام کرده باشد.

و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده است در تفسیر این آیه کریمه:

«و إني لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحاً ثم اهتدى» (طه / ۸۲)

که حضرت فرمود که: و الله اگر کسی توبه کند از شرک و ایمان بیاورد به خدا و روز قیامت، و اعمال شایسته بکند، و هدایت نیابد به ولایت و محبت ما و شناختن فضل ما، آنها هیچ فایده به او نمی‌بخشد. پس عمده ایمان و جزء اخیرش، اعتقاد به امامت ائمه حق و متابعت ایشان است.

و در علل الشرایع روایت کرده است از حنان بن سدید، از حضرت صادق علیه



السلام پرسید که: چه علت دارد که هر امامی که بعد از پیغمبر است، می‌باید بشناسیم، و امامهائی که پیش از آن حضرت بودند مکلف به شناخت آنان نیستیم؟

فرمود: چون ما مکلف به شریعت آنها نیستیم. به این سبب، معرفت آنها در کار نیست، به خلاف امامها که بعد از آن حضرت بودند و حافظ شریعت آن حضرت بودند.

و در معانی الاخبار به سند معتبر روایت کرده است که: سلیم بن قیس از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید که: کمتر چیزی که آدمی به او گمراه می‌شود چیست؟

فرمود: آن است که شناسد کسی را که خدا امر کرده است به طاعت او، و واجب گردانیده است ولایت و محبت او را، و او را حجّت خود گردانیده است در زمین، و گواه



خود گردانیده است بر خلق.
 پرسید که: کیستند ایشان یا
 امیر المؤمنین؟
 فرمود: آن جماعتند که اطاعت ایشان را
 مقرون به اطاعت خود و پیغمبر خود کرده
 است، و گفته است:

«اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر
 منکم».

پس سلیم سر مبارک حضرت را
 ببوسید، و گفت: واضح کردی از برای من، و
 غم از دل من برداشتی، و هر شکی که در
 دل من بود بر طرف کردی.
 و در علل الشرایع روایت کرده است از
 حضرت صادق علیه السلام که: روزی
 حضرت امام حسین علیه السلام بیرون
 آمد به سوی اصحابش، و گفت:
 ایها الناس! بدرستی که خداوند جلیل،



خلق نکرده است بندگان را، مگر برای این که او را بشناسد. پس هرگاه او را شناختند، عبادت می‌کنند او را. و هرگاه عبادت کردند او را، بی‌نیاز می‌شوند به عبادت او، از عبادت غیر او.

پس مردی گفت: یا بن رسول الله! پدر و مادرم فدای تو باد، معرفت خدا چیست؟ فرمود که: شناختن اهل هر زمان، امامی را که واجب است بر ایشان اطاعت او. مجلسی گوید که:

معرفت خدا را به معرفت امام تفسیر کردند، برای آنکه خدا را نمی‌توان شناخت، مگر از جهت امام. یا از این جهت که خدا شناسی، بدون شناختن امام فایده نمی‌بخشد. یا از این جهت که کسی که خدا را چنین شناسد که مردم را مهمل می‌گذارد و امامی برای ایشان تعیین نمی‌نماید، خدا را به لطف و کرم نشناخته.

و در عقاب الاعمال از طریقه عامّه، از



ابو سعید خدری روایت کرده است که:
 روزی حضرت رسول صلی الله علیه و
 آله و سلم نشسته بود. و در خدمت آن
 حضرت، حضرت امیرالمؤمنین علیه
 السلام با اجلّ اصحاب نشسته بودند.
 حضرت فرمود که:

هر که لا اله الا الله بگوید، داخل بهشت
 می شود.

پس ابوبکر و عمر گفتند: ما لا اله الا الله
 می گوئیم.

حضرت فرمود که: قبول نمی شود لا اله
 الا الله، مگر از این - یعنی امیرالمؤمنین - و
 شیعیان او، که پروردگار ما پیمان ایشان را
 به ولایت گرفته است.

پس ابوبکر و عمر باز گفتند که: ما
 می گوئیم (لا اله الا الله).

پس حضرت رسول، دست بر سر
 جناب امیر گذاشته، گفت:

علامت قبول شهادت از شما، آن است



که بیعت او را نشکنید و منصب او را غصب نکنید، و سخن او را نسبت به دروغ ندهید. و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

از ماست امامی که اطاعت او واجب است. هر که او را انکار نماید، یهودی بمیرد یا نصرانی. به خدا سوگند که خدا زمین را نگذاشته است، از روزی که حضرت آدم علیه السلام را از دنیا برده است، مگر آنکه در زمین امامی بوده است که مردم به سبب او هدایت می یافتند به سوی خدا، و حجّت خدا بود بر بندگان. هر که دست از متابعت او بر می داشت، هلاک می شد. و هر که ملازمت او می کرد، نجات می یافت. و بر خدا لازم است که چنین باشد.

و کلینی، به سند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که: عبادت نمی کند خدا را، مگر کسی که خدا را شناسد. اما کسی که خدا را نشناسد، خدا را



می‌پرستند از روی گمراهی.

راوی گفت: معرفت خدا چیست؟

فرمود که: تصدیق کند خدا را، و تصدیق کند پیغمبر او را، و اعتقاد نماید به امامت علی علیه السلام، و پیروی کند او را و امامان هدایت را، و بیزاری جوید از دشمن ایشان. همچنین خدا را می‌باید شناخت.

و کلینی و برقی و نعمانی به سندهای صحیح و معتبر، از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که:

هر که عبادت کند خدا را به عبادتی که اهتمام کند در او و به تعب اندازد خود را، و به امام عادللی که از جانب خدا منصوب باشد اعتقاد نداشته باشد، بدرستی که سعیش نزد خدا مقبول نیست، و او گمراه و حیران است.

و مثل او، مثل گوسفندی است که گم کرد شبان و گله خود را و حیران گردید، و رفت و آمد در تمام روز. چون شب او را



فرو گرفت، گله گوسفندی را دید با شبانش. پس ملحق به آن گله شد و شب با آنها به سر آورد. پس چون شبان گله خود را به چرا برد، او را نبرد. گوسفند دید که گله و شبان او نیست. پس برگردید حیران، و طلب شبان و گله خود می کرد. پس گله دیگر دید، و میل به سوی آن کرد. و شبان آن گله او را صدا زد که: ملحق شو به گله خود، که حیرانی و شبان و گله خود را گم کرده ای. پس برگشت حیران و ترسان. نه شبانی داشت که او را به چراگاه خود راهنمایی کند، یا از چراگاه به مأوای خود برساند. ناگاه در این حالت، گرگ او را دریافت، و تنهایی او را غنیمت شمرد، و او را خورد.

و همچنین است هر که صبح کند در این امت، و او را امامی از جانب خدا نباشد که عادل باشد، صبح کرده خواهد بود حیران. و اگر بر این حال بمیرد، به مرگ کفر و نفاق



مرده است.

و بدانکه امامان حق و اتباع ایشان، بر دین خدایند، و امامان جور معزولند از دین خدا و از حق. و خود گمراهند و مردم را گمراه می نمایند. و اعمالی که می کنند، مانند خاکستری است که باد تند بر آن بوزد. و روزی که باد تند بر آن بوزد، پراکنده کند. و قادر نیستند از آنچه کسب کرده اند بر چیزی، مگر به گمراهی دور و دراز.

مجلسی گوید که:

وجه تشبیه، از این جهت است که کسی که امام حق داشته باشد، و بعد از او متابعت خلیفه او ننماید، نزد هر امامی که می رود، و خلاف آنچه از امام حق دیده و شنیده است مشاهده می نماید، از او نفرت می کند و به نزدیک دیگری می رود. و امام جور نیز، هرگاه از او خلاف باطلی که در دست دارد ببیند، او را دور می گرداند که مبادا اتباعش



را فاسد گرداند. و او بر این حالت است، تا اینکه شیطان که گرگ راه دین است، این حیرانی او را غنیمت می‌شمارد. و او را یا از دین بالکل به در می‌برد، یا به متابعت یکی از ائمه جور راغب گرداند و هلاک می‌گرداند.

بنگرید به حیوة: القلوب مجلسی

۳۱-۲۸/۳



مرحوم میرسید ابوالقاسم جعفر خوانساری (متوفی ۱۱۵۷ هـ ق) صاحب مناہج المعارف می‌گوید:

حدیث متواتر ثابتی که عامّه و خاصّه و همگی آن را روایت نموده، و حکم به تواتر و صحّت آن کرده‌اند، و متّفق علیه بین الفریقین است، که آن حضرت صلی الله علیه و اله فرموده: «من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیّة، یعنی هر که



بمیرد و نشناخته باشد امام زمان خود را، می‌میرد مانند مردن کفر و جاهلیت» یعنی: مطلقاً از ایمان و اسلام، او را بهره‌ای نخواهد بود، و مانند کافرانی که در زمان جاهلیت مرده‌اند خواهند مرد.

پس هر که تجویز کند که حقّ تعالی در قرآن مجید بیان امامت نفرموده، و حضرت پیغمبر نیز تعیین امامی نکرده است، باید که:

اولاً یا این حدیث شریف را منسوب به آن حضرت صلی الله علیه و اله و سلم نداند، و موضوع و دروغ بداند. که تواتر سند آن، و اتفاق امت بر صحّت آن مانع از این احتمال است.

یا آنکه - استغفر الله - آن حضرت را در این کلام اغراق‌گو و مفتری گمان کند؛ که امری را که در قدر و مرتبه، مثل حمام رفتن، و مباشرت نمودن، و ... و امثال آنها نبوده است از آن اموری که آن حضرت



همه را با تمام آداب آنها به تفصیلی که چیزی از آنها فرو گذاشت نشده بیان فرموده است. و آن را از بی قدری بیان نکرده است، این قدر مبالغه در باب آن، و اغراق در شأن کرده است. و آن را بی جا این قدر عظیم شمرده است.

یا آنکه - العیاذ باللّٰه - آن حضرت را این قدر بی پروا و نامهربان به امت خود، خصوصاً به اهل بیت و فرزندان خود، و بی باک در گمراهی ایشان گمان کند، که چنین امر عظیمی را که خلاصی از کفر موقوف به معرفت آن بوده، از برای ایشان بیان نکرده و نفرموده است؛ که بعد از من امام کسی خواهد بود که اهل سقیفه آن را اختیار کنند.

و راضی به این شده که حضرت زهراء علیها السلام امام زمان خود را شناخته از دنیا بیرون رفته باشد، و مدتهای مدید حضرت امیرالمؤمنین و سائر بنی هاشم و

سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و دیگران که از افاضل و وجوه صحابه بوده‌اند در گمراهی و ضلالت باشند. و بیجا و بدون رضای الهی با خلیفه او منازعه کنند. و اطاعت او نکنند، و این گمراهی تا قیامت در میان امت او بماند، و این هر دو گمان، بی شبهه کفر صریح است.

و ثانیاً باید که یا قائل شود امامتی که چندان قدری نداشته است از پستی و بی قدری تا به مرتبه‌ای است که لفظ شیئی بر آن إطلاق نمی‌شود، و داخل در هیچ چیز - هر چند از چیزهای سهل عالم بوده باشد - نیز نیست، که قرآن مجید که تبیان همه چیز است، و هیچ چیز در آن ترک نشده است، و تفصیل هر چیز در آن هست، تبیان آن نشده، و آن در آنجا ترک شده است و تفصیل آن داده نشده است.

و بطلان این معنی، *أظهر من الشمس* است. و *أحدی* اقدام بر آن نمی‌تواند نمود.



یا - العیاذ باللّٰه - باید که خداوند عالمیان را در این آیات کریمه، و أمثال آنها دروغگو و کاذب داند، و قرآن چنین نبوده باشد که در وصف آن فرموده است، و حال این احتمال احتیاج به تصریح ندارد. پس چه شبهه‌ای باقی می‌تواند بود، در بطلان مذهبی که متضمّن اینقدر از مفاسد عظیمه بوده باشد.

و البتّه یقین به هم خواهد رسید، که البتّه حقّ تعالی در این امّت ترک عادت مستمرّه خود نفرموده، و قرآن مجید را تبیان آن قرار داده، و تفصیل آن را در آنجا فرموده، و پیغمبر برگزیده خود را بی‌وصی از دنیا بیرون نبرده، و تمام آنچه در امت‌های سابقه و پیغمبران گذشته، و به فرمان او روی می‌داده است، در این امّت و در این پیغمبر بر منهاج اکمل روی داده و متحقّق شده است. همچنانکه مذهب طائفه امامیه - رضوان الله علیهم اجمعین - است.

و دیگر قطع نظر از این آیات کریمه، و از



این حدیث شریف نیز کرده، از کیفیت سلوکی که هر یک از طوائف اسلام با یکدیگر می‌کنند، و از اعتقادی که هر یک در بارهٔ دیگران دارند، که هر یک دیگران را تمام هالک و مستحق نار می‌دانند... معلوم می‌شود که امامت را امر عظیمی می‌دانند، به حیثیتی که مدخلیت اقرار به آن و انکار آن را در دین بی تفاوت، مثل مدخلیت انکار و اقرار به یگانگی خدای عزّ و جلّ، و به رسالت حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم می‌دانند.

بلکه مدخلیت امامت را بیشتر از آنها می‌دانند، زیرا که آنها بدون این نه در دنیا و نه در آخرت مطلقاً فایده نمی‌رسانند، همچنانکه در زمان ابوبکر هیچیک از آنها فائده‌ای به قبیلهٔ بنی حنیف نرسانید، و تمام ایشان را خالد بن ولید... به قتل رسانید. و زنان و اطفال و اموال ایشان را اسیر و غارت کردند. و با زنان ایشان در همان



شب فضیحتها کردند، به مجرد همین که
إقرار به امامت ابوبکر نکرده بودند. و إلاً
چیز دیگر ایشان ناشی نشده بود که
مخالفت با اسلام داشته باشند، همچنانکه
در روایت و تواریخ هر دو طایفه مسطور و
مذکور است.

پس البتّه کامل شدن و تمام بودن دین را
باید موقوف به امامت و معرفت امامت
دانند، و بدون آن ناقص و ناتمام و بی فایده
و بی نفع خواهد بود،

بـنـگـرید بـه : مـنـاهـج المـعـارف

۳۰۶-۳۰۹.



* [۷] - شیخ امین الاسلام طبرسی،
پس از روایت اخبار زیادی در نصّ بر ائمه
اثنا عشر علیهم السلام، در مورد نصّ بر
حضرت بقیة الله ارواحنا فداه می نویسد:
آنچه از اخبار نصوص آوردیم، همه بر
امامت حضرت مهدی علیه السلام دلالت
می کند، از سه طریق:

۱ - نصّ بر عدد ائمه اثنا عشر علیهم

السلام

۲ - نصّ امام حسن عسکری بر

حضرت مهدی علیهما السلام

۳ - نصوص بر حضرت بقیة الله ارواحنا

فداه، که غیبت و صفات مخصوصه
حضرتش را یادآور شده، و وقوع این
غیبت، بدون اختلاف، همان سان که در
روایات صحیحه متذکر شده اند.

این خلاف عادت است که جماعت

زیادی دروغی بسازند، و کلام این همه

افراد - که در زمانها و مکانهای مختلف



پراکنده‌اند، و عقاید مختلف دارند - مطابق با واقع گردد.

بعلاوه، اخبار غیبت حضرت مهدی علیه السلام، دهها سال پیش از زمان تولد حضرتش روایت شده است، بلکه پیش از زمان پدر و جدش، تا آنجا که کیسانیه، در نسبت دادن امامت به محمد بن حنفیه، و ناووسیه و مطموریه در نسبت دادن مهدویت به امام صادق و امام کاظم علیهما السلام به همین گونه اخبار متمسک شدند.

از سوی دیگر، محدثان شیعه در اصول خود که در زمان امام باقر و امام صادق علیهما السلام نوشتند، اخبار غیبت حضرت بقیة الله ارواحنا فداه را از خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین و دیگر ائمه علیهم السلام روایت کردند. عقیده به امامت صاحب الزمان علیه السلام و غیبت حضرتش و



دلایل و نشانه‌های امامتش، متّکی بر روایات صحیح‌های است که نمی‌توان آنها را رد کرد.

از جمله محدّثین و مصنّفین مورد اعتماد شیعه، حسن بن محبوب زرّاد است، که کتاب «مشیخه» را نگاشت. این کتاب، در میان اصول شیعه، از کتاب مزنی و امثال آن مشهورتر است. و با اینکه متجاوز از صد سال، پیش از زمان غیبت نوشته شده، بعضی از اخباری را که در این کتاب (= اعلام الوری) درباره غیبت آوردیم، نقل کرده است. اخبار او با واقع مطابق شده، و بدون اختلاف روی داده است. بالاتر اینکه از دو غیبت - صغری و کبری - خبر داده‌اند که آن نیز با واقع مطابقت دارد.

(مرآة العقول ۴/۶۰-۶۱، که علامه مجلسی، کلام شیخ

طبرسی را نقل کرده است.)

